



اصول فقه ۳ (حلقه ثانی)

سطح ۲

درس ۴۹

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: آقای یاسر سعادت

مقدمه

در مباحث قبلی، بیان شد که تخییر بر دو نوع عقلی و شرعی می‌باشد؛ در این درس به مباحث مربوط به تخییر عقلی می‌پردازیم. بحثی که در مورد تخییر عقلی مورد نزاع واقع شده است سرایت وجوب از جامع به افراد و مصادیق و عدم سرایت آن می‌باشد. شهید صدر (ره) معتقدند که وجوب از کلی جامع به افراد و مصادیقش سرایت نمی‌کند. از این نظریه به «تعلق احکام به طبایع» یاد می‌شود. در مقابل این نظریه عده‌ای که در واجب تخییری (تحدید شرعی) قائل به وجوبات متعدد بودند، معتقدند که در تخییر عقلی وجوب از جامع کلی به افرادش سرایت می‌کند. از این نظریه به «تعلق احکام به افراد نه به طبایع» تعبیر می‌نمایند.

متن درس

التخيير العقلى فى الواجب:

حينما يأمر المولى بطبيعى فعل على نحو صرف الوجود و الإطلاق البدلى، فيقول: أكرم زيدا و الإكرام له حصص، فالتخيير بين الحصص عقلى لا شرعى كما تقدم، و إذا اختار المكلف ان يكرمه بإهداء كتاب له لا يكون اختيار المكلف لهذه الحصة من الإكرام موجبا للكشف عن تعلق الوجوب بها خاصة، بل الوجوب بمبادئه متعلق بالطبيعى الجامع، و لهذا لو أتى المكلف بحصة أخرى لكان ممثلا أيضا و بهذا صح ان يقال: ان تلك الحصة ليست متعلقا للأمر، و انما هى مصداق لمتعلق الأمر، و ان متعلق الأمر نسبته إلى سائر الحصص على نحو واحد، و الوجوب لا يسرى من الجامع إلى الحصة بمجرد تطبيق المكلف، لأن استقرار الوجوب على متعلقه انما هو بالجعل، و المفروض أنه قد جعل على الطبيعى الجامع الملحوظ بنحو صرف الوجود.

و خلافا لذلك ما إذا أمر المولى بالطبيعى على نحو الإطلاق الشمولى أو العموم، و مطلق الوجود، فقال: أكرم زيدا بكل إشكال الإكرام، فإن كل شكل منها يعتبر متعلقا للوجوب و ليس مجرد مصداق للمتعلق، فالوجوب هنا يتعدد و تنال كل حصة وجوبا خاصا بها.

و كما رأينا سابقا وجود محاولة لإرجاع الوجوب التخيري إلى وجوب واحد للجامع، فإن هناك محاولة معاكسة ممن يرى ان الوجوب التخيري وجوبان مشروطان و هى: محاولة إرجاع الوجوب المتعلق بالطبيعى الجامع على نحو صرف الوجود إلى وجوبات متعددة للحصص، مشروط كل واحد منها بعدم الإتيان بسائر الحصص، و قد يعبر عن هذه المحاولة بان الأوامر متعلقة بالافراد لا بالطبائع.

تخیر عقلی

بحث ما در مورد تخیر در واجبات می‌باشد. بیان شد که تخیر بر دو نوع شرعی و عقلی است. در مباحث پیشین بحث تخیر شرعی و مباحث مربوط به آن مطرح شد. در این مبحث می‌خواهیم در مورد تخیر عقلی در واجب، سخن بگوییم:

وقتی که مولا می‌گوید «أكرم العالم» این امر به اکرام به دو نحو ممکن است تعلق بگیرد:

(الف) به نحو اطلاق بدلی و صرف الوجود که در این صورت مکلف در اتیان هر یک از افراد و مصادیق اکرام مخیر است، مثلاً به وسیله هدیه دادن عالم را اکرام نماید و یا به وسیله اطعام دادن به وی. و به حکم عقل مکلف در اتیان فرد و مصداقی از مصادیق واجب مخیر است.

(ب) به نحو مطلق الوجود و اطلاق شمولی، امر به اکرام تعلق بگیرد؛ مثلاً اگر اکرام ده مصداق دارد مانند سلام کردن، اطعام دادن، هدیه دادن و غیره، تمام این‌ها را مکلف باید اتیان نماید و همه آن‌ها واجب خواهد بود. مراد از صرف الوجود این است که مأمور به صرف وجود یکی از مصادیق آن در خارج امتثال می‌شود و وجوب ساقط می‌شود؛ لذا اگر مصادیق دیگر نیز تحقق یابد، این مصادیق، مصداق واجب نخواهند بود. مراد از مطلق الوجود این است که هر مصداق و فردی که از مأمور به در خارج تحقق پیدا کند مصداق مأمور به می‌باشد و همه مأمور به محسوب می‌شوند.

تطبیق

التخیر العقلی فی الواجب:

تخیر عقلی در واجب

حينما يأمر المولى بطبيعى فعل على نحو صرف الوجود و الإطلاق البدلى، فيقول: أكرم زيدا و الإكرام له^۱ حصص، فالتخیر بين الحصص عقلی لا شرعی كما تقدم^۲.

وقتی که مولى به طبیعى فعلی به شکل «صرف الوجود» و «اطلاق بدلی» امر می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «زید را اکرام کن» و (می‌دانیم که) اکرام دارای چند حصه است (یعنی طبیعت اکرام گاه به اطعام و گاه به ابلاغ سلام و گاه به اهدای کتابی وجود پیدا می‌کند. به طوری که هرگاه یکی از این افراد و یکی از این حصه‌ها آورده شود، طبیعت آورده شده است و به مقتضای اطلاق بدلی، مطلوب مولى تحقق یک فرد و یک حصه از میان تمام افراد و تمام حصه‌هاست)، در این جا تخیر میان حصه‌ها، چنان‌که پیش‌تر بیان شد، عقلی خواهد بود نه شرعی.

عدم سریان وجوب از جامع به افرادش

گفتیم وقتی که امر به کلی به نحو صرف الوجود تعلق می‌گیرد، مکلف از نظر عقلی در مقام امتثال، هر یک از مصادیق آن کلی را می‌تواند اتیان نماید و هر یک از مصادیق که اتیان شود تکلیف ساقط می‌شود، اما این بدین معنا

^۱. مرجع ضمیر: الاکرام.

^۲. چون مولا بدلی برای متعلق حکم در خطاب شرعی بدلی قرار نداده است و این تخیر را عقل درک می‌کند.

نیست که وجوب از کلی به افرادش سرایت می‌کند؛ یعنی با این که فرد محقق کلی و ساقط کننده امر آن می‌باشد اما با انتخاب فردی از افراد آن فرد بر مکلف واجب نمی‌شود بلکه متعلق وجوب همان کلی است؛ زیرا وجوب به کلی تعلق گرفته است و توجیهی وجود ندارد که با انتخاب یکی از افراد کلی در مقام امتثال از جانب مکلف، متعلق وجوب تغییر نماید و از کلی به فرد آن متحول گردد و شاهد بر این ادعا آن است که اگر مکلف در مقام امتثال، مصداقی دیگر غیر از این مورد را انتخاب نماید باز هم ممثل محسوب می‌شود و این کاشف از این است که متعلق واقعی وجوب، همان کلی است و افراد و مصادیق فقط محصل آن کلی می‌باشند.

با بیان فوق معنای جمله معروف بین اصولیون که می‌فرمایند: «اوامر به طبایع تعلق گرفته‌اند نه به افراد» مشخص شد؛ یعنی مراد از این جمله این است که متعلق امر طبیعی و جامع می‌باشد و اتیان فردی در مقام امتثال، آن فرد را متعلق وجوب قرار نمی‌دهد بلکه فقط مصداقی از مصادیق کلی می‌باشد به گونه‌ای که وجوب از جامع، به آن سرایت نمی‌کند؛ زیرا مولا در مقام جعل، همان عنوان جامع و کلی را متعلق امر قرار داده است نه افراد را، لذا متعلق همان کلی و جامع می‌باشد.

تطبیق

و إذا اختار المكلف ان يكرمه^۱ بإهداء كتاب له^۲ لا يكون اختيار المكلف لهذه الحصة من الإكرام موجبا^۳ للكشف عن تعلق الوجوب بها^۴ خاصة، بل الوجوب بمبادئه^۵ متعلق بالطبيعي الجامع، و لهذا^۶ لو أتى المكلف بحصة أخرى لكان ممثلا أيضا.

و هرگاه اختیار مکلف آن باشد که با اهدای کتابی به زید او را اکرام کند، اختیار این حصه از اکرام از سوی مکلف کاشف از تعلق وجوب به خصوص این حصه نیست؛ بلکه وجوب با مبادی آن (یعنی حبّ و اراده) متعلق به طبیعی جامع است (یعنی وجوب، به کلی اکرام که جامع میان مصادیق آن است تعلق می‌پذیرد) و از این رو اگر مکلف حصه دیگری از طبیعت را بیاورد (مثلاً به جای اهدای کتاب، او را اطعام دهد) باز هم ممثل خواهد بود. و بهذا صح ان يقال: ان تلك الحصة ليست متعلقا للأمر، و انما هي^۷ مصداق لمتعلق الأمر، و ان متعلق الأمر نسبت به إلى سائر^۸ الحصص على نحو واحد، و الوجوب لا يسرى من الجامع إلى الحصة بمجرد^۹ تطبيق المكلف.

^۱. مرجع ضمیر: زید.

^۲. مرجع ضمیر: زید؛ متعلق جار و مجرور: اهداء.

^۳. خبر «لا يكون».

^۴. مرجع ضمیر: هذه الحصة.

^۵. مرجع ضمیر: الوجوب.

^۶. یعنی: به خاطر تعلق تکلیف به جامع نه به حصه خاص.

^۷. مرجع ضمیر: تلك الحصة.

^۸. این کلمه هم به معنای جمیع کاربرد دارد و هم به معنای افراد دیگر، و در ما نحن فيه ظاهراً به معنای جمیع به کار برده شده است.

^۹. متعلق: لا يسرى.

بدین سبب می‌توان گفت آن حصه، متعلق امر نیست، بلکه مصداق متعلق امر است و متعلق امر (یعنی طبیعت، که جامع میان حصص است)، نسبتش به همه حصه‌ها یکسان است و به مجرد تطبیق دادن مکلف (طبیعت را برای یک حصه معین) وجوب از جامع به حصه سرایت نمی‌کند؛

لأن استقرار الوجوب على متعلقه^۱ انما هو^۲ بالجعل، و المفروض أنه^۳ قد جعل^۴ على الطبيعي^۵ الجامع الملحوظ بنحو صرف الوجود.

زیرا استقرار وجوب بر متعلق آن به سبب جعل (شارع) است و فرض آن است که وجوب بر کلی طبیعی، که جامع (میان حصه‌ها) است و به نحو صرف الوجود لحاظ گردیده، جعل شده است.

SCO۱:۱۷:۰۱

تعلق امر به طبیعی به نحو اطلاق شمولی

در بخش قبلی درس بیان شد که تعلق امر به طبیعی به دو نحو قابل تصور است:

الف) به نحو اطلاق بدلی و صرف الوجود؛ که مباحث مربوط به آن در بخش قبلی مطرح شد.

ب) به نحو اطلاق شمولی و مطلق الوجود، که در این بخش به مباحث آن می‌پردازیم:

اگر مولا به نحو اطلاق شمولی و مطلق الوجود، طبیعی را متعلق امر قرار دهد؛ مثلاً بگوید: «اکرم زیداً بجميع أشكال الاكرام» اگر اکرام به ده صورت قابل تصور باشد تمام این ده صورت واجب می‌گردد؛ یعنی وجوب اکرام به عدد انحاء اکرام منحل می‌گردد و هر فردی دارای یک وجوب خواهد بود به خلاف زمانی که طبیعی به نحو صرف الوجود متعلق امر قرار بگیرد؛ زیرا طبق آن فقط کلی و جامع متعلق امر می‌باشد و وجوب از کلی به افرادش سرایت نمی‌کند؛ لذا اگر مکلف پنج مصداق از مصادیق اکرام را اتیان نماید و پنج مصداق دیگر را ترک کند از او پنج امتثال و پنج معصیت سرزده است.

تطبیق

و خلافاً لذلك^۶ ما إذا أمر المولى بالطبيعي على نحو الإطلاق الشمولي أو العموم^۷، و مطلق الوجود.

برخلاف مورد بالا، جایی است که مولى به کلی طبیعی به شکل اطلاق شمولی یا عموم و مطلق وجود امر کند و (این، یعنی آن‌که همه افراد طبیعت را طلب کند طوری که هر فرد مستقلاً متعلق غرض مولى باشد و امر به طبیعت، منحل به اوامری متعدد به تعداد افراد گردد؛)

^۱. مرجع ضمیر: الوجوب.

^۲. مرجع ضمیر: استقرار الوجوب على متعلقه.

^۳. ضمیر شأن.

^۴. مرجع ضمیر: الوجوب.

^۵. صفت دوم «الطبيعي».

^۶. مشاراً لیه: عدم سرایت تکلیف از کلی به افرادش در جایی که تکلیف به کلی به نحو صرف الوجود تعلق گرفته است.

^۷. یعنی: عموم استغراقی.

فقال: أكرم زيدا بكل إشكال الإكرام، فإن كل شكل منها^۱ يعتبر متعلقا للوجوب و ليس مجرد مصداق للمتعلق، فالوجوب هنا^۲ يتعدد و تنال كل حصة وجوبا خاصا بها^۳.

(مثلاً) بگوید: «زید را اکرام کن به همه اقسام آن». پس هر شکلی از اکرام، متعلق وجوب شمرده می‌شود و تنها مصداقی برای متعلق نیست. پس وجوب در این جا متعدّد می‌گردد و هر حصة‌ای وجوب خاص به خود را دارد،

SCO۲: ۲۱:۰۵

نظریه تعلق اوامر به افراد نه به طبایع

در بخش قبلی درس بیان شد که تعلق وجوب به طبیعی به دو نحو قابل تصور است:

(الف) به نحو صرف الوجود و اطلاق بدلی.

(ب) به نحو مطلق الوجود و اطلاق شمولی.

و واضح است که بحث از تخییر در مورد جایی است که وجوب به طبیعی به نحو اول (یعنی به نحو صرف الوجود) تعلق بگیرد که اطلاق متعلق مستلزم تخییر مکلف در امثال هر یک از مصادیق آن می‌باشد و بیان شد که در تخییر عقلی یک وجوب وجود دارد که به جامع تعلق گرفته است و افراد فقط مصادیقی برای جامع می‌باشند و وجوب از جامع به افراد سرایت نمی‌کند اما در مقابل این نظریه، نظریه‌ای دیگر وجود دارد که بر عکس آن نظریه اول می‌باشد؛ یعنی این نظریه تخییر عقلی را به تخییر شرعی ارجاع می‌دهد بدین نحو که وجوبی را که به طبیعی به نحو صرف الوجود تعلق گرفته است به وجوبات متعدد ارجاع می‌دهد یعنی طبق این نظریه به ازای هر یک از مصادیق و افراد طبیعی، یک وجوب مستقل وجود دارد البته این وجوبها مشروط به عدم اتیان سائر حصص می‌باشد. پس طبق این نظریه مأموریه واقعی افراد هستند و هر فرد دارای امری مستقل می‌باشد؛ یعنی امر به طبیعی به تعداد افراد و مصادیقش منحل می‌شود البته هر یک از این وجوبها مشروط به عدم اتیان دیگری می‌باشد. و عنوان کلی و جامع فقط صرف عنوانی مشیر به افراد می‌باشد و متعلق واقعی افراد هستند و لذا از این نظریه به «تعلق اوامر به افراد نه به طبایع» تعبیر می‌شود.

البته این نظریه از آن کسانی است که در تخییر شرعی قائل به وجوبات متعدد به تعدد اطراف تخییر شدند.

تطبیق

و كما رأينا سابقا وجود محاولة لإرجاع الوجوب التخييري إلى وجوب واحد للجامع^۴، فإن هناك^۵ محاولة معاكسة^۱ ممن يري ان الوجوب التخييري وجوبان مشروطان.

^۱. مرجع ضمیر: اشکال الاکرام.

^۲. مشارألیه: تعلق امر به طبیعی به نحو اطلاق شمولی.

^۳. مرجع ضمیر: حصة.

^۴. یعنی: نظریه‌ای که وجوب تخییری (تخییر شرعی) را به وجوب عقلی ارجاع می‌داد.

^۵. مشارألیه: تخییر عقلی.

و چنان‌که در سابق دیدیم، تلاشی صورت گرفت برای ارجاع وجوب تخییری به وجوب واحدی برای جامع، ولی در این جا کسی که معتقد است وجوب تخییری، دو وجوب مشروط به یکدیگر است، برخلاف آن‌جهت می‌کوشد. و هی^۲: محاولة إرجاع الوجوب المتعلق بالطبیعی الجامع علی نحو صرف الوجود إلی^۳ وجوبات متعددة للحصص، مشروط^۴ کل واحد منها^۵ بعدم الإتیان بسائر الحصص،

این تلاش معکوس عبارت است از این که: وجوب (واحد) متعلق به طبیعی را، که جامع (میان افراد و مصادیق) و به شکل صرف الوجود است (که در امثال آن، ایجاد یک فرد از طبیعت کافی است)، به وجوب‌های متعدد حصه‌ها، که هر کدام از آن‌ها مشروط به نیاموردن دیگر حصه‌ها است، بازگرداند.

و قد یعبر عن هذه المحاولة بان الأوامر متعلقة بالافراد لا بالطبائع.

از این تلاش معکوس، گاه تعبیر می‌شود به این که «اوامر متعلق به افراد است نه طبائع»^۶.

SCOr:۳۲:۰۹

^۱. از این جهت معکوس است که برخی وجوب تخییری را که ظهور در چند وجوب دارد به یک وجوب ارجاع داده‌اند اما در ما نحن فیه که یک وجوب وجود دارد برخی بر عکس نظریه قبل این وجوب را به وجوبات متعددة ارجاع داده‌اند.

^۲. مرجع ضمیر: محاولة معاکسة.

^۳. متعلق: ارجاع.

^۴. صفت دوم «وجوبات».

^۵. مرجع ضمیر: وجوبات.

^۶. بنابراین قول هیچ‌گاه تخییر عقلی، وجود نخواهد گرفت و تخییر همواره شرعی خواهد بود.

چکیده

۱. تخییر عقلی: هرگاه وجوب، به یک عنوان کلی تعلق پذیرد به نحوی که به مقتضای اطلاق بدلی آوردن یک فرد از افراد طبیعت کافی باشد، عقل در مقام تطبیق کلی طبیعی بر این فرد یا آن فرد، به تخییر حکم می‌کند. این نوع تخییر را «تخییر عقلی» می‌گویند.

۲. هرگاه امر به کلی طبیعی، که به نحو «صرف الوجود» لحاظ شده است، تعلق پذیرد وجوب از جامع به فرد و به حصه سرایت نمی‌کند. ولی اگر امر به کلی طبیعی، که به نحو «مطلق الوجود» لحاظ شده است، تعلق پذیرد، هر حصه‌ای متعلق وجوب است و به تعداد حصه‌ها وجوب متعدد خواهد شد.

۳. کسی که در باب تخییر شرعی معتقد است وجوب تخییری به معنای دو وجوب مشروط به هم است، در باب تخییر عقلی نیز می‌کوشد وجوبی را که تعلق به جامع گرفته است به چند وجوب مشروط به هم بازگرداند. بر این مبنا گفته می‌شود: «اوامر به افراد تعلق می‌پذیرد نه طبایع».